

[شرط پنجم برای خصوص رجال (از طلا نبودن) 1](#_Toc3303263)

[الف)بررسی حرمت لبس ذهب 2](#_Toc3303264)

[نکته باقیمانده بحث 2](#_Toc3303265)

[ب)بررسی حرمت تزیّن به ذهب 3](#_Toc3303266)

[ادعای اجماع بر حرمت از صاحب جواهر 3](#_Toc3303267)

[اختلاف علماء 3](#_Toc3303268)

[أدله مشهور بر حرمت تزیّن به ذهب 3](#_Toc3303269)

[روایت أول 4](#_Toc3303270)

[روایت دوم (روایت قرب الاسناد) 4](#_Toc3303271)

[روایت سوم (روایت أبی الجارود) 5](#_Toc3303272)

[روایت چهارم 6](#_Toc3303273)

[دلیل بر جواز تزیّن 6](#_Toc3303274)

[مناقشه در دلیل جواز تزیّن 7](#_Toc3303275)

[مناقشه مرحوم خویی در أدله حرمت 7](#_Toc3303276)

[جواب از مناقشه مرحوم خویی 9](#_Toc3303277)

**موضوع**: شرط پنجم (از طلا نبودن) /شرائط لباس مصلی /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه قبل أدله حرمت تکلیفی لبس ذهب و أدله جواز بررسی شد و در نهایت نتیجه گیری بحث بیان شد.

# شرط پنجم برای خصوص رجال (از طلا نبودن)

**صاحب عروه می فرماید:** أن لا يكون من الذهب للرجال‌ و لا يجوز لبسه لهم في غير الصلاة أيضا و لا فرق بين أن يكون خالصا أو ممزوجا بل الأقوى اجتناب الملحم به و المذهب بالتمويه و الطلي إذا صدق عليه لبس الذهب و لا فرق بين ما تتم فيه الصلاة و ما لا تتم كالخاتم و الزر و نحوهما نعم لا بأس بالمحمول منه مسكوكا أو غيره كما لا بأس بشد الأسنان به بل الأقوى أنه لا بأس بالصلاة فيما جاز فعله فيه من السلاح كالسيف و الخنجر و نحوهما‌ و إن أطلق عليهما اسم اللبس لكن الأحوط اجتنابه و أما النساء فلا إشكال في جواز لبسهن و صلاتهن فيه و أما الصبي المميز فلا يحرم عليه لبسه و لكن الأحوط له عدم الصلاة فيه‌

## الف)بررسی حرمت لبس ذهب

### نکته باقیمانده بحث

بیان کردیم که عمده دلیل بر حرمت تکلیفی لبس ذهب تسالم أصحاب است.

**مطلبی از حاشیه مرحوم صدر در منهاج استفاده می شود که:** ایشان لبس ذهب را حرام تکلیفی می دانند و موجب بطلان نماز می دانند ولی در این که تختّم به خاتم ذهب مصداق لبس ذهب باشد تشکیک می کنند و لذا در مانعیّت تختّم به خاتم ذهب احتیاط کرده و فتوا نمی دهند و راجع به حرمت تختّم به خاتم ذهب نیز به عبارت منهاج یعنی «و یحرم لبس الذهب و التزیّن به» قید زنده اند که «بشرط صدق اللبس علیه» و در صدق لبس به خاتم ذهب هم که تشکیک کرده اند؛ و معنای این عبارت این است که ایشان لبس ذهب را حرام می دانند ولی می گویند معلوم نیست تختّم به خاتم ذهب مصداق لبس باشد و دو روایتی که جواز را بیان می کرد راجع به تختّم به خاتم ذهب بود و دلیل حرمت (موثقه عمار: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يُصَلِّي وَ عَلَيْهِ خَاتَمُ حَدِيدٍ قَالَ لَا وَ لَا يَتَخَتَّمُ بِهِ الرَّجُلُ فَإِنَّهُ مِنْ لِبَاسِ أَهْلِ النَّارِ وَ قَالَ لَا يَلْبَسُ الرَّجُلُ الذَّهَبَ وَ لَا يُصَلِّي فِيهِ لِأَنَّهُ مِنْ لِبَاسِ أَهْلِ الْجَنَّةِ..**.[[1]](#footnote-1)**) راجع به لبس ذهب بود. و دو روایت دال بر جواز صحیح السند بود: یکی صحیحه حلبی بود و دیگری سندی صحیح از خصال داشت و لذا مرحوم داماد نمی تواند بحث ضعف سندی را بیان کند و این دو روایت راجع به تختّم به ذهب بود.

**به نظر ما:** نمی شود موثقه عمار را بر جایی حمل کرد که یقیناً لبس ذهب صدق می کند و بعد بگوییم در تختّم به خاتم ذهب، لبس ذهب مشکوک است زیرا مصداق های متعارف در لبس ذهب همین موارد (یعنی تختّم به ذهب، دستبند طلا، زنجیر طلا به گردن انداختن) است و متعارف در لبس ذهب این موارد می باشد و عرف عرب هم «لبِس الخاتم و لبس القلاده و لبس السوار» را صادق می داند هر چند فارس ها تعبیر به «پوشیدن انگشتر، پوشیدن النگو، پوشیدن زنجیر» نمی کنند دلیل نمی شود که عرب ها این گونه تعبیر نکنند و در استعمالات عربی «لبس خاتم و لبس سوار ولبس قلاده» وجود دارد.

و اگر بنا باشد در صدق لبس بر تختّم به خاتم تشکیک کنیم مورد نهی از لبس ذهب در موثقه عمار مثل جایی است که بخشی از أجزای لباس طلا باشد و متعارف نبوده است که همه لباس از طلا باشد (و چه کسی تمام لباس خود را از طلا تهیه می کند و آیا همچون چیزی ممکن است؟! و اگر هم بشود کسی این کار را انجام نمی داده و متعارف نبوده است بلکه تنها تزیّن به ذهب می کرده اند) بلکه بخشی از لباس طلا بوده است که در اینجا نیز مسلّم نیست که لبس ذهب صدق کند مثل این که بخشی از آستین لباس کسی از طلا باشد که در اینجا گفته می شود «پیراهنی که متضمّن طلا بود را پوشید» و گفته نمی شود «طلا پوشید». و لذا قرینه داریم که عرفاً مراد از لبس ذهب، همین مواردی است که در زبان فارسی در صدق لبس بر آن تشکیک می کنیم. و البته عرفاً راجع به تاج طلا که برخی شاهها به سر گذاشته اند گفته می شود «تاج طلا پوشید» ولی حمل موثقه عمار بر خصوص این مورد (که لبس ذهب دیگر مشکوک نیست) عرفی نیست.

لذا به نظر ما لبس ذهب بر تختّم به خاتم ذهب صدق می کند و متعارف هم در لبس ذهب أمثال تختّم به خاتم ذهب و النگو و گردنبند طلا می باشد. لذا به نظر ما جایی برای این تشکیک وجود ندارد.

## ب)بررسی حرمت تزیّن به ذهب

### ادعای اجماع بر حرمت از صاحب جواهر

صاحب جواهر ره راجع به حرمت تزیّن به ذهب بدون صدق لبس بر آن (مثل دکمه طلا برای لباس، روکش طلا برای دندان جلو) ادّعای اجماع محصّل و منقول کرده است.

### اختلاف علماء

**مرحوم خویی فرموده است**: أدله بر این که تزیّن به ذهب حرام است تمام نیست و لذا فتوای به جواز می دهیم و مرحوم آقای تبریزی و مرحوم صدر نیز فتوای به عدم حرمت تزیّن به ذهب بدون صدق لبس کرده اند و آقای سیستانی احتیاط واجب کرده اند.

### أدله مشهور بر حرمت تزیّن به ذهب

مستند مشهور که تزیّن به ذهب بدون صدق لبس را حرام می دانند عمدتاً تعلیلی است که در روایات بیان شده است:

#### روایت أول

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ غَالِبِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ رَوْحِ بْنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع لَا تَخَتَّمْ بِالذَّهَبِ فَإِنَّهُ زِينَتُكَ فِي الْآخِرَةِ[[2]](#footnote-2)»

در این روایت حکم به عدم تختّم به ذهب شده است و علّت آن «فإنه زینتک فی الأخره» شمرده شده است یعنی تشریع شده است که طلا زینت مردان در بهشت باشد نه در دنیا، و علّت معمّم است.

#### روایت دوم (روایت قرب الاسناد)

وَ عَنْهُمَا «مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ وَ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدٍ» عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ أَنْ تَتَخَتَّمَ بِالذَّهَبِ فَإِنَّهَا حِلْيَتُكَ فِي الْجَنَّةِ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَلْبَسَ الْقُسِّيَّ، وَ إِيَّاكَ أَنْ تَرْكَبَ بِمِيثَرَةٍ حَمْرَاءَ‌ فَإِنَّهَا مِنْ مَيَاثِرِ إِبْلِيسَ»[[3]](#footnote-3)

**بعید نیست که این روایت صحیح السند باشد زیرا**: محمد بن عبدالحمید و عبد الصمد بن محمد هر دو از حنان بن سدیر نقل می کنند و بعید نیست که انسان وثوق به مفاد آن پیدا کند زیرا دو نفر این روایت را نقل می کنند و از طرف دیگر احتمال اضطراب و سهو با توجّه به روایات دیگر بعید است.

**ولی به لحاظ رجالی**:

1-برخی گفته اند محمد بن عبدالحمید ثقه است از جلمه مرحوم خویی به این خاطر که محمد بن عبدالحمید از رجال کامل الزیارات است او را توثیق می کند.

ما عرض کردیم مرحوم خویی از این نظر برگشتند و فرمودند هر چند ابتدای کامل الزیارات ابن قولویه می گوید «و قد علمنا أنا لا نحيط بجميع ما روي عنهم في هذا المعنى و لا في غيره لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته[[4]](#footnote-4)» یعنی ما همه أحادیث را نقل نمی کنیم بلکه تنها أحادیثی را نقل می کنیم که از طریق ثقات از أصحاب به ما رسیده است، و سال ها نیز بر این مبنا بودیم که راویانی که در کامل الزیارات است ثقه اند ولی در ادامه متوجّه شدیم روایات زیادی به صورت مرسل و نیز روایات زیادی از ضعاف در این کتاب وجود دارد و در این کتاب از عائشه روایت نقل می کند (و برخی بزرگان گفته اند از عمر سعد در این کتاب نقل روایت کرده است و لکن اشتباه است و این عمر سعد قاتل امام حسین علیه السلام نیست بلکه عمر سعدی است که از راویان متأخّر است) و لذا از این نظریه عدول کردند و بیانیه ای از نجف ارسال کردند که این بیانیه به دست بنده نیز رسید که ما از این نظر برگشتیم و تنها مشایخ بلاواسطه ابن قولویه را توثیق می کنیم. و به نظر ما نیز از ابتدا ظاهر تعبیر کامل الزیارات بیش از توثیق مشایخ بلاواسطه نبود. و به خاطر این که محمد بن عبدالحمید از مشایخ مع الواسطه ابن قولویه می باشد دیگر توثیق عام کامل الزیارات فایده ای برای این شخص ندارد.

2-برخی به خاطر قول نجاشی که گفته است «محمد بن عبد الحميد بن سالم العطار‌: أبو جعفر، روى عبد الحميد عن أبي الحسن موسى [عليه السلام]، و كان ثقة من أصحابنا الكوفيين. له كتاب النوادر. أخبرنا أبو عبد الله بن شاذان قال: حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى، عن عبد الله بن جعفر، عنه بالكتاب»[[5]](#footnote-5) محمد بن عبدالحمید را توثیق کرده اند.

اشکال این است که اگر «واو» در «و کان ثقة» نمی بود ممکن بود گفته شود ظاهر آن این است که راجع به محمد بن عبدالحمید است ولی با وجود واو ظاهر این است که مراد توثیق عبدالحمید پدر محمد بن عبدالحمید باشد و عطف به «روی عبدالحمید عن أبی الحسن موسی» می باشد و لذا در ادامه تعبیر می کند «من أصحابنا الکوفیین» و تازه می خواهد راجع به محمد بن عبدالحمید صحبت کند یعنی جمله «روى عبد الحميد عن أبي الحسن موسى [عليه السلام]، و كان ثقة» جمله معترضه است.

عبد الصمد بن محمد نیز از رجال مع الواسطه کامل الزیارات است و لذا برای هیچ کدام توثیق خاص پیدا نکردیم و لکن بعید نیست وثوق به صدور پیدا شود زیرا هر چند دو راوی بیشتر نیستند و لکن این مضمون در روایات دیگر نیز ذکر شده است و احتمال اضطراب در متن هم موهون است.

#### روایت سوم (روایت أبی الجارود)

وَ رَوَى أَبُو الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِعَلِيٍّ ع إِنِّي أُحِبُّ لَكَ مَا أُحِبُّ لِنَفْسِي وَ أَكْرَهُ لَكَ مَا أَكْرَهُ لِنَفْسِي فَلَا تَتَخَتَّمْ بِخَاتَمِ ذَهَبٍ فَإِنَّهُ زِينَتُكَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا تَلْبَسِ الْقِرْمِزَ فَإِنَّهُ مِنْ أَرْدِيَةِ إِبْلِيسَ- وَ لَا تَرْكَبْ بِمِيثَرَةٍ حَمْرَاءَ فَإِنَّهَا مِنْ مَرَاكِبِ إِبْلِيسَ وَ لَا تَلْبَسِ الْحَرِيرَ فَيُحْرِقَ اللَّهُ جِلْدَكَ يَوْمَ تَلْقَاهُ‌[[6]](#footnote-6)

#### روایت چهارم

و در روایت موسی بن أکیل نمیری که مرسله است و تعبیر «عن رجل» در سند ذکر شده است چنین می گوید: «مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ رَجُلٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ مُوسَى بْنِ أُكَيْلٍ النُّمَيْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الْحَدِيدِ أَنَّهُ حِلْيَةُ أَهْلِ النَّارِ وَ الذَّهَبَ حِلْيَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ جَعَلَ اللَّهُ الذَّهَبَ فِي الدُّنْيَا زِينَةَ النِّسَاءِ فَحَرَّمَ عَلَى الرِّجَالِ لُبْسَهُ وَ الصَّلَاةَ فِيهِ وَ جَعَلَ اللَّهُ الْحَدِيدَ فِي الدُّنْيَا زِينَةَ الْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ فَحَرَّمَ عَلَى الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَلْبَسَهُ فِي الصَّلَاةِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ قِبَالَ عَدُوٍّ فَلَا بَأْسَ بِهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ فَالرَّجُلُ فِي السَّفَرِ يَكُونُ مَعَهُ السِّكِّينُ فِي خُفِّهِ لَا يَسْتَغْنِي عَنْهُ أَوْ فِي سَرَاوِيلِهِ مَشْدُوداً وَ الْمِفْتَاحُ يَخْشَى إِنْ وَضَعَهُ ضَاعَ أَوْ يَكُونُ فِي وَسَطِهِ الْمِنْطَقَةُ مِنْ حَدِيدٍ قَالَ لَا بَأْسَ بِالسِّكِّينِ وَ الْمِنْطَقَةِ لِلْمُسَافِرِ أَوْ فِي وَقْتِ ضَرُورَةٍ وَ كَذَلِكَ الْمِفْتَاحُ إِذَا خَافَ الضَّيْعَةَ وَ النِّسْيَانَ وَ لَا بَأْسَ بِالسَّيْفِ وَ كُلِّ آلَةِ السِّلَاحِ فِي الْحَرْبِ وَ فِي غَيْرِ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ الصَّلَاةُ فِي شَيْ‌ءٍ مِنَ الْحَدِيدِ فَإِنَّهُ نَجَسٌ مَمْسُوخٌ[[7]](#footnote-7)»که هر چند در این روایت تعبیر می کند «فحرّم علی الرجال لبسه» و لبس را حرام می کند و لکن به قرینه صدر که تعبیر «الذهب حلیة أهل الجنة» و تعبیر «جعل الله الذهب فی الدنیا زینة النساء» دارد لبس به این عنوان که مصداقی از زینت است حرام می شود.

به این روایات استدلال شده است برای این که تزیّن به ذهب در مورد رجال مربوط به آخرت است «یحلون فیها من أساور من ذهب» و در این دنیا باید مردان از ذهب اجتناب کنند.

### دلیل بر جواز تزیّن

**چه بسا برخی اشکال کنند که:** در صحیحه محمد بن مسلم چنین آمده است که حضرت تزیّن به ذهب کردند: ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع‌ يَمْضَغُ عِلْكاً فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ نَقَضَتِ الْوَسِمَةُ أَضْرَاسِي فَمَضَغْتُ هَذَا الْعِلْكَ لِأَشُدَّهَا قَالَ وَ كَانَتِ اسْتَرْخَتْ فَشَدَّهَا بِالذَّهَبِ.[[8]](#footnote-8) در این روایت بیان می کند که دندان حضرت سست شده بود لذا با میله طلا آن را محکم کردند (و به اصطلاح ارتودنسی کردند). و نیز در روایت مکارم الأخلاق نیز تزیّن به ذهب را تجویز کرده است: الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ الطَّبْرِسِيُّ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الثَّنِيَّةِ تَنْفَصِمُ أَ يَصْلُحُ أَنْ تُشَبَّكَ بِالذَّهَبِ- وَ إِنْ سَقَطَتْ يَجْعَلُ مَكَانَهَا ثَنِيَّةَ شَاةٍ- قَالَ نَعَمْ إِنْ شَاءَ فَلْيَضَعْ مَكَانَهَا ثَنِيَّةَ شَاةٍ- بَعْدَ أَنْ تَكُونَ ذَكِيَّة[[9]](#footnote-9) در این روایت هم راجع به دندان سؤال می شود که می توان با طلا آن را محکم کرد.

#### مناقشه در دلیل جواز تزیّن

**جواب این اشکال واضح است:** زیرا معلوم نیست روایت أول مربوط به دندان های جلوی حضرت باشد بلکه چه بسا راجع به دندانهای دیگر باشد که موقع صحبت کردن دیده نمی شود که در این صورت تزیّن نخواهد بود و کسی برای تزیّن مثلاً دندان آسیا را روکش طلا نمی کند که بقیه آن را نگاه کنند. و روایت دوم تعبیر «ثنیه» دارد که بعید نیست مربوط به دندان های جلو باشد و لکن هر طلا پیچی تزیّن نیست و اتّفاقاً انسان رغبتی ندارد که به دندان های میل پیچ شده نگاه کند و عرفاً طلا پیچ کردن طلا تزیّن محسوب نمی شود هر چند بگوییم روکش طلا تزیّن است و برخی در قدیم که وضع مالی خوبی داشتند از روکش طلا به عنوان زینت استفاده می کردند. و تزیّن یک أمر عرفی است و عنوان قصدی نیست و لذا اگر زنی آرایش زیاد کند و بگوید من قصد تزیّن ندارم و تنها به این خاطر که پوستم زبر است و می خواهم زبری پوست از بین برود آرایش کرده ام که در این مثال ولو قصد تزیّن ندارد ولی عرفاً تزیّن صدق می کند. لذا بهتر است این گونه اشکال شود که معلوم نیست تشبّک به ذهب عرفاً مصداق تزیّن باشد و یا شاید این کار برای علاج بوده است و راهی دیگر برای علاج نبوده است یعنی برای بی دندان نشدن بهترین کار این بوده است که دندان را با فلزی محکم کند و بهترین فلز هم در آن زمان طلا بوده است و اگر از باب ضرورت علاج باشد اشکال ندارد.

### مناقشه مرحوم خویی در أدله حرمت

مرحوم خویی حرمت تزیّن به ذهب را قبول نکرده اند و اجماع مدّعای در جواهر را مدرکی می دانند.

و نسبت به روایات نیز تنها روایت روح بن عبدالرحیم را معتبر می دانند و بقیه روایات را ضعیف می دانند و این روایت را هم به لحاظ دلالت ضعیف می دانند (البته اشکال دلالی نیز به بقیه روایات مثل روایت أبی الجارود و روایت حنان بن سدیر می کنند) زیرا:

**أولاً:** احتمال دارد این حکم از مختصات أمیر المؤمنین باشد یعنی چه بسا حضرت أمیر به این خاطر که با بقیه مردم تفاوت دارد این حکم خاص را دارد که در دنیا با طلا تزیّن نکند و شاهد آن روایت است که روایت أبی الجارود چنین بیان شده است که « وَ رَوَى أَبُو الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع أَنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِعَلِيٍّ ع إِنِّي أُحِبُّ لَكَ مَا أُحِبُّ لِنَفْسِي وَ أَكْرَهُ لَكَ مَا أَكْرَهُ لِنَفْسِي فَلَا تَتَخَتَّمْ بِخَاتَمِ ذَهَبٍ فَإِنَّهُ زِينَتُكَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَا تَلْبَسِ الْقِرْمِزَ فَإِنَّهُ مِنْ أَرْدِيَةِ إِبْلِيسَ- وَ لَا تَرْكَبْ بِمِيثَرَةٍ حَمْرَاءَ فَإِنَّهَا مِنْ مَرَاكِبِ إِبْلِيسَ وَ لَا تَلْبَسِ الْحَرِيرَ فَيُحْرِقَ اللَّهُ جِلْدَكَ يَوْمَ تَلْقَاهُ‌[[10]](#footnote-10)» و اگر تزیّن به ذهب بر جمیع مردم حرام بود این تعبیر عرفی نمی بود که «ای علی! هر چه برای خود دوست دارم برای شما دوست دارم و هر چه برای خودم ناخوشایند می دانم برای شما هم ناخوشایند می دانم و به همین خاطر می گویم که با تختّم به خاتم ذهب نکن زیرا زینت تو در آخرت است» و این روایت نشان می دهد که نهی از تختّم به ذهب از باب تفضّلی است که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به علی علیه السلام دارد وگرنه اگر تکلیف جمیع مردم بود دیگر بحث « إِنِّي أُحِبُّ لَكَ مَا أُحِبُّ لِنَفْسِي وَ أَكْرَهُ لَكَ مَا أَكْرَهُ لِنَفْسِي» مطرح نبود بلکه حکم خدای متعال بود که همه باید اجرا کنند و مؤید دیگر صحیحه حلبی است « حَدَّثَنَا حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع بِقُمَّ فِي رَجَبٍ سَنَةَ تِسْعٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ سَنَةَ سَبْعٍ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ( یا عبیدالله) بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع نَهَانِي رَسُولُ اللَّهِ ص وَ لَا أَقُولُ نَهَاكُمْ عَنِ التَّخَتُّمِ بِالذَّهَبِ وَ عَنْ ثِيَابِ الْقَسِّيِّ وَ عَنْ مَيَاثِرِ‌ الْأُرْجُوَانِ وَ عَنِ الْمَلَاحِفِ الْمُفْدَمَةِ وَ عَنِ الْقِرَاءَةِ وَ أَنَا رَاكِعٌ‌[[11]](#footnote-11)» حضرت فرمود «لاأقول نهاکم» و ما از خارج فهمیدیم که نهی از تختّم به ذهب مختص به حضرت علی علیه السلام نیست ولی از خارج نفهمیدیم که نهی از تزیّن به ذهب مختص حضرت نیست بلکه چه بسا از مختصات حضرت علی علیه السلام باشد.

**ثانیاً**: در عبارت «لاتتختّم بالذهب فإنه زینتک فی الآخره» اگر زینت به معنای «تزیّن» بود ضمیر به تختّم رجوع می کرد و تعلیل به این معنا می شد که «چون تختّم به ذهب تزیّن است و تزیّن به ذهب یا خاتم ذهب در بهشت است تو را از تختّم به ذهب نهی می کنیم زیرا تختّم به ذهب با اختصاص تزیّن در مردان به عالم آخرت منافات دارد»

ولی مراد از زینت، تزیّن به ذهب نیست بلکه مراد «ما یتزیّن به» است و ضمیر نیز به خاتم ذهب رجوع می کند و به ذهب بر نمی گردد و معنا چنین می شود که «پوشیدن انگشتر طلا حرام است چون انگشتر طلا در مورد مردان از زینت های مختص به عالم آخرت است» که این تعلیل ربطی به غیر لبس خاتم ذهب نخواهد داشت زیرا مورد تعلیل خاتم ذهب است و حکم لا تتختّم است یعنی چون خاتم ذهب از زینت آلات مختص مردان در آخرت است لذا تختّم به آن جایز نیست. و در مورد تعلیل بارها گفته شده است که تعلیل در هر موردی تنها مورد را از خصوصیت می اندازد و حکم را از خصوصیت نمی اندازد ولذا حکم در این روایت یعنی «لاتتختّم یعنی لاتلبس الخاتم» باقی می ماند و مورد هم خاتم ذهبی است و وقتی حکم «لاتلبس» شد نمی توان از آن تعدّی کرد و تزیّن را هم داخل کرد. این کار شبیه این است که گفته شود «سلّم علی زید لأنّه عالم» و بعد گفته شود «پس پذیرایی از زید هم واجب است» که این تعدّی صحیح نیست زیرا تعلیل مورد را که زید باشد از خصوصیت می اندازد ولی حکم را که «سلام کردن» باشد از خصوصیت نمی اندازد و نمی توان به «اطعام» تعدّی کرد. بله اگر خود لبس مورد تعلیل بود که «لبس خاتم ذهب حرام است چون لبس خاتم ذهب مصداق تزیّن به ذهب است و تزیّن به ذهب در مورد مردان مختص به عالم آخرت است» که در این صورت حرف مشهور صحیح می شد ولی این معنا خلاف ظاهر روایت روح بن عبدالرحیم است یا لاأقل ظهور در این مطلبی که مشهور می گویند ندارد.

#### جواب از مناقشه مرحوم خویی

**به نظر ما این فرمایش مرحوم خویی قابل مناقشه است زیرا:**

**أولاً:** ظاهر «فإنه زینتک» این است که به ذهب بر می گردد زیرا در روایت «خاتم ذهب» ذکر نشده است و کلام مرحوم خویی صحیح است که زینت به معنای «ما یتزیّن به» است و در قرآن به مال و فرزند و حیات دنیا، خذوا زینتکم عند کل مسجدو .. تعبیر زینت شده است که به معنای ما یتزیّن به است و به معنای تزیّن نیست؛ ظاهر روایت این است که می خواهد بیان کند که از طلا به عنوان انگشتر استفاده نکن زیرا طلا زینت مردان در آخرت است که ظاهر این تعلیل اختصاص است یعنی چون طلا در مورد مردان تنها زینت در آخرت است و زینت در دنیا نیست (یعنی خدای متعال تشریع کرده است که ذهب زینت مردان در خصوص آخرت باشد و خود مرحوم خویی نیز این گونه معنا کرده اند و جمله خبری نیست که در بهشت طلا می پوشند زیرا در بهشت انار و عسل هم می خورند پس در این دنیا نیز نباید انار و عسل بخورند؟!!) و لذا من به تو می گویم تختّم به ذهب نکن. یعنی ظاهر روایت این است که طلا زینت مردان در دنیا نیست.

**ثانیاً:** و بر فرض ضمیر به خاتم ذهب بر گردد زینت در آخرت عرفاً مختص به خاتم ذهب نیست بلکه هر چه از ذهب ساخته شود زینت در آخرت است «یحلون من أساور من ذهب» و أساور به معنای دستبند است. لذا مناسبت حکم و موضوع اقتضا می کند که خاتم ذهب خصوصیت ندارد و خاتم ذهب هم به عنوان زینت در آخرت مطرح شده است.

**أما این که مرحوم خویی فرمودند شاید این حکم مختص به حضرت علی علیه السلام باشد:**

اختصاص خلاف ظاهر است و عرف برای اختصاص حکم به أمیر المؤمنین خصوصیت نمی بیند و فرض این است که طلا در آخرت زینت مطلق أهل بهشت است و مختص به حضرت علی علیه السلام نیست و لذا خود مرحوم خویی قبول کردند که مورد تعلیل که تختّم به ذهب باشد مختص به حضرت علی علیه السلام نیست زیرا موثقه عمار به طور مطلق بیان کرد که «لایلبس الرجل الذهب» و این مطلب هم مؤیّد عدم اختصاص حکم به حضرت علی علیه السلام است.

و لذا حداقل این است که احتیاط واجب این است که مردان تزیّن به ذهب نکنند هر چند صدق لبس نکنند.

در جلسه بعد راجع به نماز در ذهب و حکم وضعی لبس ذهب بحث خواهیم کرد.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص372.](http://lib.eshia.ir/10083/2/372/دیباجا) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص468.](http://lib.eshia.ir/11005/6/468/زینتک) [↑](#footnote-ref-2)
3. قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص: 98‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. [کامل الزیارات، ابن قولویه القمی، ج1، ص4.](http://lib.eshia.ir/86827/1/4/لا%20نحیط) [↑](#footnote-ref-4)
5. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص339.](http://lib.eshia.ir/14028/1/339/سالم) [↑](#footnote-ref-5)
6. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص253.](http://lib.eshia.ir/11021/1/253/القرمز) [↑](#footnote-ref-6)
7. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص227.](http://lib.eshia.ir/10083/2/227/النمیری) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص483.](http://lib.eshia.ir/11005/6/483/استرخت) [↑](#footnote-ref-8)
9. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج4، ص416، أبواب لباس مصلی، باب31، ح2، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/4/416/تشبّک) [↑](#footnote-ref-9)
10. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص253.](http://lib.eshia.ir/11021/1/253/القرمز) [↑](#footnote-ref-10)
11. [معانی الأخبار، شیخ صدوق، ج1، ص301.](http://lib.eshia.ir/15257/1/301/نهانی) [↑](#footnote-ref-11)